

موانع دستیابی به حکمت و راهکارهای زدودن آن ها از دیدگاه تعالیم اسلامی

میثم علی بالائی

دکتری گروه الهیات، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

dpardisinfo@yahoo.com

چکیده

حکمت به معنای علمی که خالی از خلل و یا معلومات عقلی که دور از خطا و کذب، یعنی استوار و محکم باشد، سبب استواری احوال و افکار و افعال می‌گردد و مانع آدمی از نادانی و زشت خوی و نادرستی می‌گردد. آن چه از متن متون دینی برمی آید آن است که راهکارهای دستیابی به حکمت بسیار کارساز بوده و می‌تواند انسان را به چشمه های جوشان حکمت در زندگی برساند و فردی که به معنای واقعی کلمه از هر کدام از این راهکارها به سمت حکیم شدن حرکت کند به ناخودآگاه در مسیر سایر راهکارها قرار می‌گیرد و با تمامی شرایط در راه این چشمه حکمت قدم بر می‌دارد. اما حجاب ها و موانعی در این مسیر باعث می‌شوند که انسان نتواند در این مسیر قدم بردارد هدف از انجام این پژوهش بررسی این موانع و راهکارهای زدودن آن از دیدگاه تعالیم اسلامی می‌باشد. برای این کار به روش تحقیقات کتابخانه ای و از منابع معتبر استفاده شده است. در نتایج بررسی های این تحقیق مشخص شد که موانع دستیابی به حکمت شامل 21 مانع می‌شود که تماماً مورد بررسی قرار گرفته است و راهکارهای مواجهه با این موانع شامل 7 راهکار مهم از جمله خواندن قرآن، شنیدن اندر، توبه، تقوا، ذکر و یاد خدا، امتحان های الهی و پناه جستن به خداوند می‌شود

کلمات کلیدی: حکمت، حکیم، پیامبر، موانع حکمت، راهکارهای دستیابی به حکمت

مقدمه

خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** (بقره: 219) خدا دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد؛ و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است. واژه عربی حکمت از ریشه حکم است؛ معنای اولی این ریشه را برخی منع "بازداشتن" دانسته‌اند (ابن فارس، 1404، ج 2: 91) و آن

منعی است که برای اصلاح باشد، بر همین اساس، لگام اسب را حکمه الدابه خوانده‌اند، زیرا اسب را از چموشی و کج روی باز می‌دارد، همین معنا را در یکی از معانی ذکر شده برای حکمت نیز می‌یابیم: علمی که انسان را از کار زشت باز می‌دارد (طریحی، 1362 ش، ج 6: 45) و شاید از این رو فرمانروا را حاکم خوانده‌اند. چون ستمگر را از ستمگری باز می‌دارد. (فراهدی، 1405 ق، ج 3: 67) نهادن امور در جای خود (جرجانی، 1978: 97) نیز از معانی شایع حکمت است.

همچنین معنای حکمه (به کسر حا و بر وزن فعله) به معنای استواری و اتقان است یا امری که در آن رخنه و ضعفی راه ندارد. در این صورت حکمت دانشی است که آدمی به کمک آن افعالش را از روی تدبیر و اتقان انجام می‌دهد (رازی، 1381 ه.ق: 78) و فرد حکیم نیز کسی است که فکر او بنای استوار و محکمی دارد و آفات در فکر و اندیشه او راه ندارد. تعاریف دیگری هم برای حکمت گفته شده که هر کدام جنبه‌ای از این مفهوم را روشن می‌کند. از جمله اینکه حکمت دست یافتن به حقیقت به یاری علم و عقل است (راغب اصفهانی، 1407: 127) و یا اینکه حکمت شناخت بهترین چیزها با برترین دانش‌هاست (جرجانی: 97) و در این صورت شناخت خداوند را می‌توان مصداق بارز آن دانست.

اما در قرآن بیست بار واژه حکمت و نیز حدود صد بار کلمه حکم آمده است. (عبدالباقی، 1364: ذیل الحکمه) از میان تعاریف لغوی که برای حکمت شده دو تعریف بنیادین برای حکمت وجود دارد که آیات قرآن و احادیث بیشتر بدین دو معنی تکیه دارد: یکی منع و بازدارندگی و دیگری استحکام و استواری. ارتباط این دو معنی با هم آن است که علمی که خالی از خلل و یا معلومات عقلی که دور از خطا و کذب، یعنی استوار و محکم باشد، سبب استواری احوال و افکار و افعال می‌گردد و مانع آدمی از نادانی و زشت خوی و نادرستی می‌گردد.

حکمت به معنای مجموعه‌ای از توصیه‌های اعتقادی و دستورات اخلاقی هم است که عبارتند از: نهی از شرک و نهی از زیاده روی در هزینه‌ها، نهی از خوردن مال یتیم، نهی از قتل نفس، تکبر، امر به احسان به پدر و مادر، پرداخت حق نزدیکان و همسایگان و میانه روی در معیشت و داد و ستد عادلانه است (اسراء: 22-39). علامه طباطبائی ذیل آیه 269 سوره بقره، همه آنچه مطابق با حق و واقع و متضمن سعادت انسان است حکمت خوانده است: مانند اعتقاد به مبدأ و معاد و دانستن حقایق فطری که اساس تشریع است (طباطبائی، 1393: ذیل بقره 269) و حکمت را برهانی می‌داند که نتیجه آن حق و درستی است. (همان، ذیل نحل 125). نشانه‌های حکمت در احادیث و روایات عبارتند از: زهد و سکوت، روزه داری، تفکر و وقار، راست گویی و اخلاص (طالقانی، ج 13: 751) است و اما از اهم آثار حکمت خشیه الله است. پیامبر می‌فرماید که بیم از خدای اساس هرگونه حکمت است. همچنین اخلاص و سکوت از موجبات و اسباب حکمت نیز شمرده شده‌اند (حرعاملی، 1401 ه.ق، ج 16: 163).

بنا بر آیات قرآن حکمت موهبتی است الهی و معلم اصلی آن خداوند است. خدا به پیامبران حکمت آموخت: "و اذا اخذ الله میثاق النبیین لما اتیناکم من کتاب و حکمه" (آل عمران: 81) و آنان را برانگیخت تا به مردم کتاب و حکمت بیاموزند: "لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم الکتاب و الحکمه" (آل عمران: 164). گاهی هم خدا به برخی که پیامبر نیستند مستقیماً حکمت می‌آموزد: "لقد اتینا لقمان الحکمه" (لقمان: 12).

مساله و فرضیه های تحقیق

پس از بیان چیستی حکمت و اهمیت آن، مساله اصلی پژوهش در مورد این خواهد بود که به راستی چه موانعی باعث می شود که انسان به سمت دستیابی به حکمت حرکت نکند و بلکه انسان را منحرف کند؟ پس از مشخص شدن این موانع باید مشخص شود چه راهکارهایی برای از بین بردن آن موانع وجود دارد؟

بدیهی است مشخص شدن موانع دستیابی به حکمت در ابعاد فردی و اجتماعی به عنوان مقدمه پژوهش های بعدی در به دست آوردن راهکار جامع و مفید برای دستیابی به حکمت می باشد بر این اساس در این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی به بررسی موانع حکمت در زندگی و راهکارهای زدودن آن ها در متون دینی پرداخته خواهد شد.

مبانی نظری پژوهش

اهمیت حکمت

با نگاهی به آیاتی چون آیه 2 سوره جمعه، 20 سوره ص، 12 سوره لقمان، 110 سوره مائده، 54 و 113 سوره نساء، 48 و 164 سوره آل عمران و 129 و 151 و 251 و 269 سوره بقره می توان دریافت که حکمت در آموزه های قرآنی از چه جایگاه رفیع و بلندی دارد.

مثلاً در آیه 269 بقره حکمت را از عطایای خداوند متعال شمرده شده و از آن به عنوان خیر کثیر یاد شده است. طبق این آیه، خداوند به هر کس که بخواهد «حکمت» می دهد و او را با این صفت برجسته مفتخر می سازد. البته خواستن خدا از روی ضابطه و معیار است و انسان باید در اثر عبادت و بندگی این شایستگی را در خود به وجود آورد که خداوند به او علم و حکمت ببخشد.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می نویسد: نکته ای که باید تذکر داد این است که نام دهنده حکمت را نبرده و این دو جهت دارد: یکی اینکه جمله قبلی که می فرمود: «خدا حکمت را به هر کس که بخواهد می دهد». دلالت می کند بر اینکه در جمله مورد بحث، «دهنده حکمت» خدا است. جهت دوم این بود که بفهماند حکمت به خودی خود منشأ خیر بسیار است، هر کس آن را داشته باشد خیری بسیار دارد (طباطبایی، 1417، ج 2: 39). از رسول اکرم روایت شده است که: «الحکمه ضاله المؤمن یاخذها اینما وجدها» (مجلسی، 1403، ج 2: 99) یا به این تعبیر: «کلمه الحکمه ضاله المؤمن فحیث وجدها فهو احق بها؛ همانا دانش راستین گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد خودش به آن سزاوارتر است» (ترمذی، 1403، ج 4: 155؛ کلینی، 1363، ج 8: 167).

امام علی (علیه السلام) نیز می فرماید: «خذ الحکمه انی کانت فان الحکمه تكون فی صدر المنافق فتتخلج فی صدره حتی تخرج فتسکن الی صواحبه فی صدر المؤمن» (مجلسی، 1403، ج 2: 99). از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است: «أَلْحَکْمَةُ ضِیَاءُ الْمَعْرِفَةِ وَ مِیْرَاثُ التَّقْوَى وَ ثَمَرَةُ الصَّدَقِ وَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ عِبَادَةٍ نَعْمَةً أَنْعَمَ وَ أَعْظَمَ وَ أَرْفَعَ وَ اجْزَلَ وَ ابْهَى مِنْ أَلْحَکْمَةِ حِکْمَتِ رُوشَنَائِی مَعْرِفَتِ، وَ مِیْرَاثِ تَقْوَا، وَ مِیْوَه پَرِبَارِ رَاسْتِی است، وَ خِداوند نَعْمَتِی پَر مایه تر و بزرگتر و برتر و فزونتر و زیباتر از حِکْمَتِ به کسی نَبَخْشیده است» (مجلسی، 1403، ج 1: 216). در آیات متعددی تعلیم حکمت (آل عمران: 164؛ بقره: 129 و 151؛ نسا: 54 و 113؛ مائده: 110؛ جمعه: 2) همسنگ با تعلیم کتاب از اهداف متعالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر شمرده شده است؛ فلذا این همراهی و مقارنت نشان از بلندی و رفعت مقام حکمت در حد قرآن دارد و آن را در حد ادل قرآن ارتقا داده است.

از سوی دیگر، حکمت در روایات معصومین علیه السلام جایگاهی بس والا و مقامی رفیعی دارد؛ چنانکه حکمت مایه روشنی هر صاحب دلی معرفی شده که دل بی حکمت از نور الهی محروم است: «ان الحکمه نور کل قلب» (حرانی، 1404: 511؛ مجلسی، 1404ق، ج 14: ص 315) و بدین جهت است که امام علی علیه السلام در نامه خویش، به فرزند گرامیش امام حسن علیه السلام به دستور می دهد که قلبش را با حکمت نورانی گرداند «نوره بالحکمه» (نهج البلاغه: نامه 31)

حجب حکمت

روح آدمی که ودیعه الهی است و از عالم قدس به خاکدان جهان آمده و به تعبیر بوعلی سینا: هیبطت الیک من المحل الارفع ورفاء ذات تعزز و تمنع. همواره رو به تعالی و تکامل و صفا و درخشش دارد؛ بنابراین هر آنچه مانع او شود و پای کمال جدی او را به غل و زنجیر کشد درواقع حجاب بعد حکمت جدی آن به حساب می‌آید که باید به زدودن آن همت گماشت.

قلمروی حجب و حکمت

حکمت در دو بعد نظری و عملی درواقع دریافت معقولات و افعال حکیمانه را دربرمی‌گیرد و طبعاً حجب حکمت نیز ناظر به هر دو جنبه خواهند بود و به‌طوری‌که خواهیم دید این حجاب‌ها گاه ناشی از ضعف در مقام تفکر بوده و در پاره‌ای موارد به مقام عمل مربوطاند.

عوامل حجب حکمت

به گفته صدرالمتالهین چون نفس انسان ذاتاً امری قدسی است هر نفسی به حسب فطرت اصلی‌اش شایسته شناخت حقایق اشیاست و آنچه در روایات آمده که دگر چنین نبود که شیاطین بر قلوب آدمیان ذاتی انسان است. طبعاً در بررسی حجاب‌های حکمت باید ریشه‌ها و عوامل به وجود آورنده این حجب را در نظر داشت. صدرالمتالهین در کتاب سه اصل به ردایلی که مانع هستند در ضمن سه اصل اشاره کرده که عبارت‌اند از:

1. خودناشناسی یا عدم معرفت به نفس که این بزرگ‌ترین اسباب شقاوت است؛ زیرا کسی که خودش را نمی‌شناسد نمی‌داند که کمبودی دارد یا نه محتاج دریافت هست یا نه وقتی ندانست نمی‌تواند دنبال دریافت معرفت و حکمت برود لذا در حدیث شریف آمده: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» کسی که عرف به نفس باشد عارف رب و ذاکر او خواهد بود و معرفت رب خودش از بزرگ‌ترین مصادیق حکمت است اما به علت عدم معرفت نفس عارف به رب نشد و با ذکرش انس نگرفت، ان شخص از لطف او برخوردار نیابد. پس چنین انسانی اگر عبادتی هم داشته باشد، چون همراه با معرفت نیست، چندان ثمربخش نخواهد بود.
2. حب جاه و مال و میل به شهوات و لذات و سایر تمتعات نفس حیوانی که جامع همه حب دنیا است. هر نفسی که خود را به این تمتعات حیوانی و مستلذات جسمانی عادت داد و متخلق به صفات بهیمی وسیعی شد، بدیهی است که از عبادت و اطاعت خالصانه بازماند.
3. تسویلات (وسوسه) نفس اماره و تدلیسات شیطان مکار، لعین و نابکار که بد را نیک و نیک را بد و امی‌نماید و معروف را منکر و منکر را معروف می‌شمارد و کارش تزویج سخنان باطل و تزیین عمل غیر صالح است. به راستی چگونه می‌توان هم مطیع نفس اماره بود و هم مطیع خدای سبحان و کسی که الهش را هوای نفس قرار دارد، چگونه می‌تواند امید هدایت داشته باشد. مکن طاعت نفس شهوت‌پرست که هر ساعتش قبله دیگر است. پس انسان به سعادت انسانی خویش و کمال نفسانی‌اش نمی‌رسد، مگر این‌که این موانع را برطرف و با دو بال علم و عمل پرواز کند (ملاصدرا، ۱۳۷۶: ۹).

شهوت و هواپرستی

هواپرستی، مهم‌ترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می‌گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می‌افکند و سرچشمه غفلت و بی‌خبری است، چنان‌که قرآن می‌گوید: «و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه؛ از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده‌ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن» (کهف: 28). از سوی دیگر

هواپرستی بدترین گمراهی است، خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعُوهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می‌کند و هدایت الهی نیافته است» (قصص: 50). امام علی (علیه‌السلام) در حدیثی می‌فرماید: «أَوْصِيكُمْ بِمَجَانِبِ الْهَوَى؛ فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى وَهُوَ الضَّلَالُ فِي الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا؛ شما را به دوری از هوس سفارش می‌کنم که هوس به کوری فرامی‌خواند و آن گمراهی آخرت و دنیاست» (نوری، 1408: 113؛ قاضی ابونعمان: 350).

هواپرستی نقطه مقابل حق‌طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون می‌برد، چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ؛ در میان مردم به حق داوری کن و پیروی هوی مباش که تو را از راه خدا گمراه می‌کند» (ص: 26).

عواقب هواپرستی، آن قدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی یک عمر پشیمانی به بار می‌آورد و گاه یک لحظه هواپرستی محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می‌دهد.

هواپرستی سبب می‌شود انسان با شبهات بی‌اساس چهره حق را بپوشاند. هواپرستی پرده‌ای بر عقل انسان می‌کشد، اعمال سوئش را در نظر او تزئین می‌دهد و حس تشخیص را که بزرگ‌ترین نعمت خدا و امتیاز انسان از حیوان است، از او می‌گیرد و او را به خود مشغول می‌دارد، این همان است که یعقوب آن پیغمبر روشن‌ضمیر به فرزندان خلاف‌کار گفت: «بل سولت لکم انفسکم امرا؛ نفستان شما را فریب داد» (یوسف: 18).

امام علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «لَا تَسْكُنُ الْحِكْمَةُ قُلُوبًا مَعَ شَهْوَةٍ؛ حکمت با شهوت در یک دل جای نمی‌گیرد» (تمیمی آمدی، 1366: 10915) و در جای دیگر آورده است: «أَوْصِيكُمْ بِمَجَانِبِ الْهَوَى؛ فَإِنَّ الْهَوَى يَدْعُو إِلَى الْعَمَى، وَهُوَ الضَّلَالُ فِي الْآخِرَةِ وَالدُّنْيَا؛ شما را به دوری از هوس سفارش می‌کنم که هوس به کوری فرامی‌خواند و آن گمراهی آخرت و دنیاست» (قاضی ابونعمان: 350).

یکی از بزرگ‌ترین موانع شناخت و کسب علم و حکمت، پیروی از هوا و هوس است. قرآن کریم در این باره چنین می‌فرماید: «إِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ بسیاری بی‌هیچ دانشی دیگران را گمراه پندارهای خود کنند» (انعام: ۱۱۹).

در این آیه عامل گمراهی انسان را هوا و هوس دانسته که هم مانعی برای کسب علم و شناخت حقایق بوده و هم عاملی برای گمراه کردن دیگران.

کسالت و تنبلی

روایت اول از امام صادق (ع)^(۱) نازل شده است که فرمود «عَدُوٌّ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ ابْنِ الْقَدَاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام) قَالَ: عَدُوٌّ الْعَمَلِ الْكَسَلُ؛ دشمن کسالت و سستی در کار باشید» (کلینی، 1367: 1). به سستی در درس خواندن و در تمام کارها حتی در کارهای جزئی مبارزه کنید. بی‌حالی و سستی موریانه متلاشی‌کننده زندگی انسان است! اگر انسان گرفتار بی‌حالی و کسالت است، باید بداند که مریض است و باید دنبال علاج آن باشد.

در هر کاری با سستی و کسالت دشمن باشید می‌فرماید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًا» (مریم: 12) یعنی هر کاری که انجام بدهی با قوت و قدرت و بدون سستی و بی‌حال انجام بده.

در روایت بعد امام کاظم (علیه‌السلام) می‌فرماید: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (علیه‌السلام) قَالَ: أَبِي (علیه‌السلام) لِبَعْضِ وَلَدِهِ: أَيَاكَ وَالْكَسَلَ وَالضَّجَرَ فَانْهَائِمْ عَنْكَ مِنْ خَطَرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ بر حذر باشید. از ضجر. ضجر یعنی دلتنگی و بی‌قراری و به تعبیر ما بی‌حوصلگی. این کسالت و بی‌حالی و بی‌حوصلگی مانع انسان است از این‌که انسان کاری انجام دهد که در دنیا و آخرت بهره‌بردار. انسان بی‌حوصله بی‌حال از دنیا و آخرت خود حظی نمی‌برد! روایت بعدی از امام

صادق (علیه السلام) است: «عن ابی عبدالله (علیه السلام) مَنْ كَسَلَ عَنْ طَهُورِهِ وَ صَلَاتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لَامرِ اخِرَتِهِ وَ مَنْ كَسَلَ عَمَّا يَصْلَحُ اَمْرَ مَعِيشَتِهِ فَلَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ لَا مَر دَنِيَا؛ کسی که در امور عبادی خود کسالت دارد او از آخرت خیری نمی بیند» (کلینی، 1362، ج 5: 85) طهارت و صلاة به عنوان نمونه ذکر شده است. بعضی در همه جا نشاط دارند لکن در نماز کسل اند! و کسی که در امر معیشت او بی حال و کسل باشد خیری از دنیایش نمی برد.

محبت دنیا و دنیا طلبی

رسول الله صلى الله عليه و آله: ما لى أرى حُبَّ الدُّنْيَا قَدْ غَلَبَ عَلَى كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ، حَتَّى كَأَنَّ الْمَوْتَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِهِمْ كِتَبٌ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا عَلَى غَيْرِهِمْ وَجَبَ، وَحَتَّى كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعُوا وَيَرَوْا مِنْ خَبَرِ الْأُمُوتِ قَبْلَهُمْ؟! سَبِيلُهُمْ سَبِيلُ قَوْمٍ سَفَرٍ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْهِمْ رَاجِعُونَ، بَيُوتُهُمْ أَجْدَانُهُمْ وَيَأْكُلُونَ ثَرَاثَهُمْ، فَيُظَنُّونَ أَنَّهُمْ مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ. هِيَاهُ هِيَاهُ [أ] مَا يَتَّعِظُ آخِرُهُمْ بِأَوَّلِهِمْ؟! لَقَدْ جَهِلُوا وَنَسُوا كُلَّ وَاعِظٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَآمَنُوا شَرَّ كُلِّ عَاقِبَةٍ سَوْءٍ، وَلَمْ يَخَافُوا نُزُولَ فَادِحَةٍ وَبَوَائِقَ حَادِثَةٍ؛ يَا مَبْرَ خُدا صَلى الله عليه و آله: چه شده است که می بینم محبت دنیا بر بسیاری از مردم چیره گردیده است؟ گویی که مرگ در این دنیا بر غیر ایشان نوشته شده است و گویی که حق در این دنیا بر غیر آنان واجب گشته است و پنداری که خبر درگذشتگان خود را نشنیده و ندیده اند. راه آن ها راه مسافرانی است که به زودی به سویشان باز می گردند. خانه هایشان گور آن هاست و میراث آن ها را می خورند. پس گمان می کنند که پس از ایشان ماندگارند. دور باد، دور باد. و ایسین آن ها از نخستین آن ها عبرت نمی گیرند؟ به گمان نادانی کردند و هر اندر زنده ای

در کتاب خدا را از یاد بردند و از گزند هر فرجام بدی، خود را ایمن یافتند و از فرود آمدن بلاهای آسمانی و پیشامدهای هراسناک نترسیدند (کلینی، 1362، ج 8: 168).

جدال و مراء

علامه مجلسی^(ره) می‌گوید: «مراد از جدال، مناظره به منظور غلبه برطرف مقابل و مراد از مراء جدال و اعتراض بر سخن دیگران بدون داشتن هدف و غرض دینی است. این‌ها آنگاه نکوهیده و از آفات علم به شمار می‌روند که هدف شخص اظهار برتری خود و نه اثبات حق یا رد باطل باشد که در این صورت شخص، دیگر به دنبال کشف حقیقت نیست و صرفاً درصدد اظهار برتری است که منجر به انحراف از مسیر صحیح خواهد شد» (مجلسی، 1403: 399-400) لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به این گونه عالمان وعید جهنم داده‌اند: «من تعلّم العلم لیبالی به العلماء أو لیماری به السفهاء أو یصرف وجوه الناس الیه أدخله الله النار؛ هرکس علم بیاموزد تا به وسیله آن بر دانشمندان مباهات و فخرفروشی نماید یا با سفیهان ممارات و جرّ و بحث کند یا چهره‌ها را به‌سوی خود برگرداند، خداوند او را داخل آتش خواهد نمود» (متقی هندی، 1409: 197). همچنین حضرت علی (علیه‌السلام) نیز می‌فرماید: «من کثرَ مراءؤه بالباطلِ دام عماه عن الحقّ، آن‌که مجادله به باطلش زیاد شود کوری‌اش از حقیقت ماندگار شود» (تمیمی آمدی، 1366: 230). این‌ها نمونه‌هایی از آفات و موانع علم و حکمت، برگرفته از بیانات پیشوایان دین اسلام است و تنها با مدنظر قرار دادن و رفع این موانع است که طالب علم می‌تواند جان خویش را از چشمه معرفت سیراب نموده و علمش را در مسیر کمال خویش و تکامل بشریت به کار بندد و در غیر این صورت علم تنها وبال و موجب ظلمت باطنی او خواهد بود.

بسندۀ کردن به حکمت نظری

اولین آسیب، این است که ممکن است افراد به حکمت نظری اکتفا کنند و گمان کنند که با داشتن حکمت نظری، خیر کثیر را به دست آورده‌اند و به سعادت رسیده‌اند و در نتیجه، دچار غرور و خودبسندگی شوند، در حالی که خیر کثیر مربوط به حکمت واقعی است و آنچه به حال فرد سودمند است، عمل به حکمت نظری است تا این دو بال در کنار هم و به کمک هم انسان را به‌سوی درجات عالی پرواز دهند و زمینه دستیابی به حکمت حقیقی را فراهم آورند: «إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية».

گناه

خداوند متعال در پایان آیه 3 زمر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ؛ خداوند کسی را که دروغ‌گو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند». نه هدایت به راه مستقیم در این جهان، نه به‌سوی بهشت در جهان دیگر، چراکه خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است، زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه‌هایی می‌فرستد که لایق و آماده پذیرش آن‌اند، نه دل‌هایی که آگاهانه هرگونه آمادگی را در خود نابود کرده‌اند.

آیت‌الله مکارم در تفسیر آیه 10 سوره روم می‌نویسد: «آری گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می‌افتد و روح ایمان را می‌خورد و از بین می‌برد و کار به‌جایی می‌رسد که سر از تکذیب آیات الهی درمی‌آورد و از آن هم فراتر می‌رود و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و آیات الهی وامی‌دارد و به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرز و اندازی مؤثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی‌ماند» (مکارم، 1374: 375). از امام باقر (علیه‌السلام) نیز روایت شده است: «ما من شيء أفسد للقلب من خطيئة؛ برای دل، چیزی تباه‌کننده تر از خطا نیست» (کلینی، 1367: 268).

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». «چنین نیست، بلکه آنچه کرده‌اند بر دل‌هایشان زنگار نهاده است» (المطففين: 14). «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ». «خداوند، دروغ پرداز بسیار ناسپاس را ره نمی‌نماید». (الزمر: 3؛ الروم: 1). رسول الله صلی الله علیه و آله فی تفسیرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: «كَلَّا بَلْ رَانَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ حَتَّى يَسْوَدَّ الْقَلْبُ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره گفتۀ خدای متعال: چنین نیست، بلکه آنچه کرده‌اند بر دل‌هایشان زنگار نهاده است: گناه بر گناه تا که دل سیاه شود» (الهمدانی، 1406: 309-3-428) (عن أبي هريرة).

بیماری‌های قلب (قساوت قلب، نفاق، حسد و ...)

بدترین اثر گناه و ادامه آن، تاریک ساختن قلب و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است، گناهان از اعضاء و جوارح سرازیر قلب می‌شود و قلب را به یک باتلاق متعفن و گندیده مبدل می‌سازد، اینجاست که انسان راه و چاه را تشخیص نمی‌دهد و مرتکب اشتباهات عجیبی می‌شود که همه را حیران می‌کند. با دست خود تیشه به ریشه سعادت خویش می‌زند و سرمایه خوشبختی خویش را به باد فنا می‌دهد (مکارم، 1374: 26).

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «كثُرَ الذُّنُوبُ مَفْسَدَةٌ لِلْقَلْبِ؛ گناهان زیاد قلب انسان را فاسد می‌کند» (سیوطی، 1404: 32). همچنین امام هادی (علیه السلام) در حدیثی می‌فرماید: «الْحَكْمَةُ لَا تَجْعَلُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ؛ حکمت در طبیعت‌های فاسد سودی نمی‌بخشد» (دیلمی، 1414: 311). «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً؛ پس از آن باز دل‌هایتان سخت گردید؛ همانند سنگ یا سخت‌تر از آن» (البقره: 74).

«فَأَنَّهُ لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ؛ در حقیقت چشمها کور نمی‌شود ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود» (الحج: 46). «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؛ آیا به قرآن نمی‌اندیشند یا مگر بر قلوب آن‌ها قفل‌هایی نهاده شده است؟» (محمد صلی الله علیه و آله: 24).

رسول الله صلی الله علیه و آله: الطَّبَاعُ مُعَلَّقَةٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ، فَإِذَا انْتَهَكَتِ الْحُرْمَةَ وَأُجْرِتِ عَلَى الْخَطَايَا وَعُصِيَ الرَّبُّ، بَعَثَ اللَّهُ الطَّبَاعَ فَيَطْبَعُ عَلَى قَلْبِهِ، فَلَا يَعْقِلُ بَعْدَ ذَلِكَ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: طابع مهر زننده بر دل‌ها به پایه‌ای از پایه‌های عرش آویخته است، پس هرگاه حرمتی شکسته شد و خطایی جاری گشت و پروردگار سرپیچی شد، خداوند طابع را برمی‌انگیزد تا بر دل گناهکار مهر زند، پس از این دیگر چیزی درک نمی‌کند (البیهقی، 1410: 5-444-7214؛ متقی هندی، 1409؛ 4-214-10213).

گمراهی

عنه صلی الله علیه و آله: أَعْمَى الْعَمَى الضَّلَالَةُ بَعْدَ الْهُدَى، وَخَيْرُ الْأَعْمَالِ مَا نَفَعَ، وَخَيْرُ الْهُدَى مَا اتَّبَعَ، وَشَرُّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: کورترین کوری گمراهی پس از راه‌یابی است و بهترین عمل آن است که سود رساند و بهترین هدایت آن است که پیروی شود و بدترین کوری، کوری دل است (قمی، 1412: 291-1؛ شیخ مفید، 1402: 342؛ البیهقی، 1405: 242-5؛ أمالی الصدوق، 1407: 788-576).

الإمام علی علیه السلام: الْحِكْمَةُ لَا تَحِلُّ لِقَلْبِ الْمُنَافِقِ إِلَّا وَهِيَ عَلَى ارْتِحَالٍ؛ امام علی علیه السلام: حکمت به دل منافق نمی‌آید، مگر آن که نیامده می‌رود (آمدی، 1391: ح 1922).

عنه علیه السلام فی خُطْبَةٍ لَهُ: وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ وَجَسِيمِ النِّعْمَةِ لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةً، وَالْبَصَائِرَ مَدْخُولَةً؛ امام علی علیه السلام: اگر در قدرت سترگ و نعمت بزرگ خدا می‌اندیشیدند، به

راه باز می‌گشتند و از عذاب آتش می‌ترسیدند؛ ولی دل‌ها بیمار و دیده‌ها عیبناک است. (نهج البلاغه: الخطبة 185؛ طبرسی، 1403: 1-117-481) (وفیه «الأبصار» بدل «البصائر»).

ظلم

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛ خَدَاوَنَد در زندگی دنیا و آخرت، کسانی را که ایمان آورده‌اند، با قول ثابت مؤید می‌گرداند و ستمکاران را گمراه می‌کند و هر چه اراده کند خواهد کرد» (ابراهیم: 27).

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ؛ آنگاه پس از وی رسولانی را به‌سوی قومشان برانگیختیم و آنان دلیل‌های آشکار برایشان آوردند؛ ولی ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند. این گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران مهر می‌نهمیم» (یونس: 74).

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ در حقیقت خدا گروه ستمکاران را ره نمی‌نماید» (الأنعام: 144؛ القصص: 50؛ الأحقاف: 10؛ البقرة: 258-86؛ الأنعام: 33؛ التوبة: 109؛ الصف: 7؛ النمل: 14؛ العنكبوت: 49).

رسول الله صلی‌الله علیه و آله: إياكم والظلم فإنه يخرّب قلوبكم: پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله: از ستم بپرهیزید که دل‌هایتان را ویران می‌کند (مؤسسه الإمام المهدي (عج)، 1408: 33-97). عن أحمد بن عامر الطائي عن الإمام الرضا عن آبائه عليهم السلام، (القمي، 1413: 60؛ الفتال النيسابوري، 1406: 512؛ الهمداني، 1406: 1-386-1552) (عن الإمام على عليه السلام عنه صلی‌الله علیه و آله).

کفر

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ در حقیقت خدا قوم کافران را ره نمی‌نماید» (المائدة: 67).

«كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ؛ این گونه خدا کافران را گمراه می‌گرداند» (غافر: 74).

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ؛ این گونه خدا بر دل‌های کافران مهر می‌زند» (الأعراف: 101). إبراهيم بن أبي محمود: سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام ... عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ»، قَالَ: الْخَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِ عَقُوبَةً (لَهُمْ) عَلَى كُفْرِهِمْ، كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ: «بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ ابراهیم بن ابی محمود: از امام رضا علیه‌السلام درباره گفته خدای عزوجل پرسیدم: «خداوند بر دل‌ها و گوششان مهر می‌زند» فرمود: ختم همان مهر زدن است که بر دل‌های کافران به کیفر کفرشان زده می‌شود؛ همان گونه که خداوند عزوجل فرمود: «بلکه خداوند بر دل‌های آن‌ها به سبب کفرشان مهر زد، پس جز اندکی ایمان نمی‌آورند» {البقرة: 7؛ النساء: 155} [10] (طبرسی، 1403: 2-303-396).

فسق

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛ در حقیقت خدا قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند» (المنافقون: 6؛ التوبة: 80). «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛ آنگاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا مرا آزار می‌دهید و حال آن که قطعاً می‌دانید من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم. پس چون [قومش] راه انحراف گرفتند، خدا نیز دل‌های آن‌ها را منحرف کرد و خداوند قوم فاسقان را هدایت نمی‌کند» (الصف: 5).

«وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ؛ قطعاً به‌سوی تو نشانه‌های آشکار فروفرستادیم و جز فاسقان بدان‌ها کفر نمی‌ورزند» (البقره: 99).

«هَلْ أَنْتُمْ عَلَىٰ مَن تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ * تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٌ؛ آیا شما را خبردار کنم بر چه کسانی شیاطین فرود می‌آیند؟ بر هر دروغ‌زن گناهکاری فرود می‌آیند» (الراغب الاصفهانی، 1326: 221-222).

آرزو

بدون شک امید و آرزو و یا به تعبیر عرب "امل" عامل حرکت چرخ‌های زندگی انسان‌ها است که حتی اگر یک روز از دل‌های مردم جهان برداشته شود، نظام زندگی به هم می‌ریزد و کمتر کسی دلیلی بر فعالیت و تلاش و جنب‌وجوش خود پیدا می‌کند.

ولی همین عامل حیات و حرکت اگر از حد بگذرد و به صورت "آرزوی دور و دراز" درآمد بدترین عامل انحراف و بدبختی است و درست همانند آب باران است که مایه حیات است اما این آب اگر از حد گذشت مایه غرق شدن و نابودی خواهد شد.

خداوند متعال خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: ای پیامبر این‌ها را به حال خود بگذار (تا همچون چهار پایان) بخورند و از لذت‌های این زندگی ناپایدار بهره گیرند و آرزوها آن‌ها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (حجر: 3). پرده‌های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آن‌ها افتاده و آن‌ها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانایی درک واقعیتی را ندارند (مکارم، 1374: 9).

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «مَنْ (ی) رَغِبَ فِي الدُّنْيَا فَطَالَ فِيهَا أَمَلُهُ أَعْمَى اللَّهُ قَلْبَهُ عَلَى قَدَرٍ رَغْبَتِهِ فِيهَا؛ آن‌که به دنیا رغبت ورزد و آرزویش را در آن دراز گرداند، خداوند دلش را به اندازه رغبتش به آن کور می‌کند» (حرانی، 1404: 60).

تعصب

یکی از صفات رذیله انسانی تعصب ناروا و «وابستگی غیرمنطقی به چیزی» است که انسان را از درک حق و برتری دادن آن بر باطل، باز می‌دارد. تعصب‌های ناروا در طول تاریخ بشر مشکلات عدیده‌ای را به وجود آورده است. سد راه هدایت انبیا شدن، درگیری‌های ناروا و طولانی و برتری دادن عده‌ای به ناحق و بدون لیاقت، همه ریشه در تعصب‌های ناروا دارد.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَةٌ مِنْ خَرَدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ؛ هرکس در دلش، دانه خردلی از تعصب باشد، خداوند او را روز قیامت با اعراب جاهلی برانگیزد» (کلینی، 1367: 308).

از امام علی (علیه‌السلام) روایت شده است که: «مَنْ كَانَ غَرَضُهُ الْبَاطِلَ لَمْ يَدِرْكَ الْحَقَّ وَ لَوْ كَانَ أَشْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ؛ آن‌که غرضش باطل باشد، حق را در نیابد؛ هرچند آشکارتر از خورشید باشد» (تمیمی آمدی، 1366: 9023-8115).

طمع

طمع، از جمله مواردی است که قلب انسان را متوجه امور پست دنیوی می‌کند و در نتیجه، از حکمت که برترین چیز است، باز می‌دارد. پیامبر اکرم و می‌فرماید: «الطَّمَعُ يَذْهَبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ» (متقی هندی، 1409: 495)؛ یعنی ولو این‌که حکمت نظری برای فرد حاصل شود، در قلب او تأثیری نخواهد گذاشت و تنها در ذهن باقی خواهد ماند؛

زیرا طمع یکی از مواردی است که عقل را مغلوب می‌سازد، همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌اند: «بیشترین لغزشگاه‌های عقل، زیر برق طمع‌هاست» (نهج‌البلاغه: حکمت 219).

یکی از آفاتی که در روایات برای علما ذکر شده، طمع است (مجلسی، 1403: 156). اثر این صفت ناپسند این است که یکی از مهم‌ترین فواید علم و دانش، یعنی حکمت را از بین می‌برد؛ لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الطَّمَع يذهب الحكمة من قلوب العلماء؛ طمع، حکمت را از دل‌های دانایان می‌برد» (متقی هندی، 1409: 495).

خشم و مجادله

خشم و غضب همچون آتشی سوزان است که گاه یک جرعه آن تدریجاً مبدل به دریایی از آتش می‌شود و خانه‌ها و شهرهایی را در کام خود فرومی‌برد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «الغضب ممحقَةٌ لقلب الحكيم؛ خشم، دل حکیم را نابود می‌کند» و فرمود: «من لم يملك غضبه لم يملك عقله؛ هرکس مالک خشم خویش نباشد، مالک خرد خویش نیست» (کلینی، 1367: 305؛ حرانی، 1404: 371).

از امام علی (علیه‌السلام) روایت شده است که: «الغضب يفسد الألباب، ويبعد من الصواب؛ خشم، خردها را تباه و از درستی دور می‌کند» (تمیمی آمدی، 1366، ح 1356) و امام علی (علیه‌السلام) در حدیث دیگری می‌فرماید: «غير منتفع بالحكمة عقل معلول بالغضب والشهوة؛ خردی که بیماری خشم و شهوت دارد، از حکمت بهره‌ای نمی‌برد» (تمیمی آمدی، 1366: 10898-6397).

عنه علیه‌السلام: الغضب يفسد الألباب، ويبعد من الصواب؛ امام علی علیه‌السلام: خشم، خردها را تباه و از درستی دور می‌کند (آمدی، 1391: ح 1356).

عنه علیه‌السلام فيما نسب إليه: قليل الغضب كثير في أدنى النفس والعقل، والضجر مضيق للصدر، مضيق لقوى العقل؛ امام علی علیه‌السلام در حکمت‌های منسوب به ایشان: اندکی خشم برای آزار جان و خرد بسیار است و دلتنگی سینه را تنگ می‌کند و نیروی خرد را کاهش می‌دهد (بحرانی، 1362: 281-231-20).

عنه علیه‌السلام: لا ينبغي أن يعد عاقلاً من يغلبه الغضب والشهوة؛ امام علی علیه‌السلام: سزاوار نیست کسی که خشم و شهوت بر او چیره می‌شود، خردمند شمرده شود (آمدی، 1391: ح 10898-6397-774).

عنه علیه‌السلام: غير منتفع بالحكمة عقل معلول بالغضب والشهوة؛ امام علی علیه‌السلام: خردی که بیماری خشم و شهوت دارد، از حکمت بهره‌ای نمی‌برد (همان: ح 6397).

الإمام علی علیه‌السلام: من كثر مراؤه بالباطل دام عماءه عن الحق؛ امام علی علیه‌السلام: آن‌که مجادله به باطلش فراوان شود، کوری‌اش از حقیقت ماندگار شود (همان: ح 9023).

الإمام الصادق علیه‌السلام: الغضب ممحقَةٌ لقلب الحكيم. وقال: من لم يملك غضبه لم يملك عقله؛ امام صادق علیه‌السلام: خشم، دل حکیم را نابود می‌کند؛ و فرمود: هرکس مالک خشم خویش نباشد، مالک خرد خویش نیست (کلینی، 1362، ج 2: 305).

سرگرمی

رسول الله صلى الله عليه و آله: إياك وكثرة الضحك؛ فَإِنَّهُ يَمِيتُ الْقَلْبَ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: از خنده زیاد برحذر باش که دل را می‌میراند (القلمی، 1414: 526-12؛ صدوق، 1361: 335-1؛ بن حبان، 1414: 361-79-2؛ البيهقي، 1410: 2942-242-4)؛ (كلها عن أبي ذر) (اللمخي الطبراني، 1401: 104-2) (عن أبي هريرة) (الحواني، 1408: 79-28).

الإمام على عليه السلام: مَنْ كَثُرَ لَهْوُهُ قَلَّ عَقْلُهُ؛ امام على عليه السلام: آن که سرگرمی‌اش فراوان شد، خردش کم گردید (آمدی، 1391: ح 8426-7568-779).

عنه عليه السلام: لَمْ يَعْقِلْ مَنْ وَلِهَ بِاللَّعِبِ، وَاسْتَهْتَرَ بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ؛ امام على عليه السلام: آن که شیفته بازی و دل‌باخته سرگرمی و طرب است، خردورزی نکرده است (ثاب الرجل يثوب: رجع بعد ذهابه. وثاب الناس: اجتمعوا و جاؤوا) (جوهری، 1407: 1-94).

عنه عليه السلام: لَا يَثُوبُ الْعَقْلُ مَعَ اللَّعِبِ؛ امام على عليه السلام: خرد به بازی رفته، باز نمی‌گردد (آمدی، 1391: ح 10544-7947-1208-782).

عنه عليه السلام: مَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ مَاتَ قَلْبُهُ؛ امام على عليه السلام: آن که خنده‌اش فراوان شد، دلش مرد (آمدی، 1391: ح 7947).

شرابخواری

الإمام على عليه السلام: فَرَضَ اللَّهُ ... تَرَكَ شُرْبَ الْخَمْرِ تَحْصِينًا لِلْعَقْلِ؛ امام على عليه السلام: خداوند شراب نخوردن را برای نگهداری خرد واجب کرد (نهج البلاغة: الحكمة 252؛ المازندرانی، 588: 377-2؛ آمدی، 1391: ح 6608).

الإمام الرضا عليه السلام: حَرَّمَ اللَّهُ الْخَمْرَ لِمَا فِيهَا مِنَ الْفَسَادِ، وَمِنْ تَغْيِيرِهَا عُقُولَ شَارِبِيهَا، وَحَمَلِهَا إِيَّاهُمْ عَلَى إِنْكَارِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالْفِرْيَةِ عَلَيْهِ وَعَلَى رَسُولِهِ، وَسَائِرِ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ مِنَ الْفَسَادِ وَالْقَتْلِ؛ امام رضا عليه السلام: خداوند شراب را به جهت تباهی‌هایش و نیز به دلیل دگرگونی آن در خردهای نوشندگان و وادار کردن آنان به انکار خدای عزوجل و دروغ بستن بر او و پیامبرانش و چیزهای دیگری که از آن پدید می‌آید، همچون فساد و قتل، حرام کرد (القمی، 381: 98-2؛ علل الشرایع، 475-1؛ فقه الرضا عليه السلام، 282).

پرخوری

رعايت اعتدال در خوردن غذا و کم‌خوری غیر از تأثیر بر سلامت جسمی افراد، بر سلامت روحی آن‌ها نیز مؤثر است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «الْقَلْبُ يَمِجُ الْحِكْمَةَ عِنْدَ امْتِلَاءِ الْبَطْنِ؛ دل، هنگام پری شکم حکمت را بیرون می‌اندازد» (ورام، 1376: 119). همچنین امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْبَطْنُ الْبَطْنَةُ تَمْنَعُ الْفُطْنَةَ؛ پرخوری، حجاب تیزفهمی است» (تمیمی آمدی، 1366: 652).

پرخوری موجب اشتغال سلول‌های بدن در جهت هضم آن و در نتیجه، کسالت و تنبلی بدن می‌شود و قلب را می‌میراند و با حکمت سازگاری ندارد، چنان‌که پیامبر اکرم فرمودند: «لَا تَدْخُلُ الْحِكْمَةُ جَوْفَهُ مَلِئِ طَعَامًا» (ابن فهد حلی، 1407: 172). امام علی علیم نیز در روایتی فرمودند: «پری شکم، حکمت را نابود می‌سازد». (تمیمی آمدی، 1366: 172) پرخوری، نور معرفت را در انسان خاموش می‌سازد و تیزبینی و تیزفهمی را که لازمه حکمت است، از انسان می‌ستاند، چنان‌که رسول اکرم و فرموده‌اند: «سیر نخورید که نور معرفت از قلب‌هایتان خاموش می‌شود» (طبرسی، 1372: 150) (مکارم الاخلاق الطعه السادسة قم شریف رضی).

جهل و غفلت

در حقیقت، کردار ناشایست و ناپسند و انواع گناهان آثار بدی روی حس تشخیص و قوه درک انسان می‌گذارد و سلامت فکر را، به تدریج، از او می‌گیرد، هر اندازه، شخص در این راه فراتر رود، پرده‌های غفلت و بی‌خبری بر دل، چشم و گوش او محکم‌تر می‌شود و سرانجام کارش به جایی می‌رسد که چشم دارد و گویی نمی‌بیند، گوش دارد و گویی

نمی‌شنود و مانند این که دریچه روح او به سوی حقایق، بسته شده، حس تشخیص که برترین نعمت الهی است، از وی گرفته گردیده است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم زیرا دل‌هایی دارند که با آن حقایق را دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند، آری آن‌ها همان غافل ماندگان هستند» (اعراف: 179).

حضرت علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مَنْ غَفَلَ جَهْلٌ؛ هر کس غفلت کند، نادان ماند (تمیمی آمدی، 1366: 144) مَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ؛ آن که مغلوب غفلت شود دلش می‌میرد» (تمیمی آمدی، 1366: 293).

تکبر و خودبرتربینی

یکی دیگر از موانع کسب علم و حکمت و آگاهی، تکبر و خودبرتربینی است. احمد نراقی آن را از اعظم صفات رذیله می‌داند و می‌گوید: «آن حالتی است که آدمی خود را بالاتر از دیگری بیند و اعتقاد و برتری خود را بر غیر داشته باشد» (نراقی، 1379: 238).

آیات و روایات فراوانی در مذمت و انکار تکبر وارد شده است؛ در اینجا به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. خدای تعالی می‌فرماید: «يُطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ؛ خدا بر دل هر متکبر جباری این چنین مهر می‌نهد» (غافر: 35-40). در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ؛ آن کسانی را که سرکشی می‌کنند، زودا که از آیات خویش روی گردان سازم» (اعراف: 146). این آیه صریحاً تکبر را مانعی بر سر راه شناخت و درک امور می‌داند و بیان می‌فرماید که خود خداوند متکبرین را از درک آیات قرآن و ایمان به آن‌ها محروم خواهد ساخت. (نصری، 1378: 39) در جایی دیگر بیان می‌دارد: «إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيَ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنِهِ وَقْرًا. فبِشْرِهِ بَعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ و چون آیات ما بر آن‌ها خوانده شود، با خودپسندی روی برگردانند، چنان‌که گویی نشنیده‌اند. یا همانند کسی که گوش‌هایش سنگین شده باشد. او را به عذابی دردآور بشارت ده» (لقمان: 31-7).

همان‌گونه که در این آیه بیان فرموده، هنگامی که آیات خدا بر شخص متکبر خوانده شود از سر تکبر روی برمی‌گرداند گویی که اصلاً آن‌ها را نمی‌شنود. میبیدی در کشف‌الاسرار درباره (لم یسمعها) می‌گوید یعنی لم یتدبرها و لم یکفر (میبیدی، 1371: 487)؛ یعنی تدبر نکرده‌اند و تفکر نکرده‌اند؛ به عبارت دیگر یعنی تکبر مانع از تدبر و تفکر درباره آیات الهی شده است. این در حالی است که تدبر و تفکر از اصلی‌ترین امور و راه‌ها برای دریافت علم و حکمت محسوب می‌شوند.

عناد و لجاجت

یکی دیگر از موانع کسب علم و حکمت، عناد و لجاجت است. قرآن کریم لجاجت را از موانعی می‌داند که حتی اگر حق هم برای شخص لجوج روشن شود، مانع از قبول آن می‌شود و در این باره می‌فرماید: «بَلْ لَّجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ؛ بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند» (ملک: 21-27).

صاحب تفسیر شریف المیزان، در ذیل این آیه می‌گوید: «یعنی حق برای آنان روشن شده ولی در برابر آن خاضع نمی‌شوند تا تصدیقش کنند و آنگاه پیروی‌اش نمایند، بلکه در دور شدن از حق و نفرت از آن همچنان ادامه داده و بیشتر جلو می‌روند» (طباطبایی، 1417: 603).

در آیه بعد حالت این افراد لجوج را به کسی مانند کرده که بر روی صورتش بر زمین می‌خزد در نتیجه بر راهی که می‌رود تسلط نداشته و ناهمواری‌های آن را نمی‌بیند و آن را برابر با کسی نمی‌داند که ایستاده و بر روی پاهای خود راه می‌رود، در نتیجه راه خود را تشخیص داده و بیراهه نمی‌رود. می‌فرماید: «أَقْمَنَ يَمْشِي مُكْبًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛ پس آیا آن کس که نگونسار راه می‌پیماید هدایت‌یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟» (ملک: 22-27).

مفسر «المیزان» می‌نویسد: «کلمه "مکب" اسم فاعل از "إكباب" (باب افعال) است و "إكباب الشيء على وجهه" به معنای آن است که کسی را به رو به زمین بیندازی، ... آیه مورد بحث استفهامی است انکاری از یکسان بودن دو حالت سر پا راه رفتن و با صورت روی زمین خزیدن و این تعریف و توییحی است از کفار و این کفار راه زندگی خود را مثل آن شخص خرنده طی می‌کنند، این‌ها با این که می‌توانند مستقیم راه بروند، خوابیده روی زمین می‌خزند، یعنی با این که حق را تشخیص می‌دهند متعمداً چشم خود را از شناختن آنچه که باید بشناسند می‌بندند و خود را به دیدن می‌زنند و با این که می‌توانند طبق وظیفه‌ای که باید عمل کنند از عمل کردن به وظیفه چشم می‌پوشند در برابر حق خاضع نمی‌شوند و در نتیجه بصیرتی به امور ندارند، به خلاف مؤمنین که راه زندگی را تشخیص می‌دهند و بر صراط مستقیم پایدار و استوارند و در نتیجه از هلاکت ایمن‌اند» (طباطبایی، 1417: 604) این چنین اشخاصی به دلیل لجاجتی که دارند نه تنها حق و حقیقت را نمی‌پذیرند بلکه حتی مانند متکبر قصد علم‌آموزی از دیگران را نیز ندارد. شخص لجوج رحمت خدا را نادیده می‌گیرد و پیوسته طغیان می‌کند؛ خداوند می‌فرماید: «وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ؛ و اگر ایشان را بخشاییم و آنچه از صدمه بر آنان وارد آمده است برطرف کنیم، در طغیان خود کوردلانه اصرار می‌ورزند» (مؤمنون: 75-73).

پیروی از ظن و گمان

یکی دیگر از موانع در راه تحصیل علم و حکمت تکیه بر ظن و گمان است. البته ظن گاهی به معنای یقین است، همچون آیه: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ؛ همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به‌سوی او بازخواهند گشت» (بقره: 46-2).

اما معنای دیگر ظن «گمان، باور، آنچه در ذهن می‌گذرد و بر دل چیره می‌شود، مقابل یقین» است (طالقانی، 1362: 143) یعنی اعتقادی است که قاطع نبوده و به حد یقین نرسد و چون به مرتبه قطع و یقین نرسیده است، صد در صد اطمینان آور نخواهد بود و مگر از مرتبه شکل بالا رفته و هنوز قاطع و یک‌طرفه نشده است (مصطفوی، 1380: 3-238؛ اسراء: 36-17) (و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن).

منظور ما از ظنی که جزء موانع علم و حکمت به شمار آید همین ظن است. قرآن کریم در آیات زیادی به شدت با پیروی از ظن و گمان مخالفت نموده است. برای نمونه می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (طبرسی، 1390: 135) در تفسیر مجمع‌البیان آمده است: «این آیه نسبت به هر گفتار یا کردار با تصمیمی که از روی علم نباشد، عمومیت دارد. گویی چنین می‌گوید: جز آنچه را که علم به درستی آن داری نگو و جز آنچه را که به درستی آن یقین داری، انجام نده و جز آنچه را که به صحت آن اطمینان داری، معتقد نباش» (جاثیه: 45-24).

قرآن کریم در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَا لَهُمْ بِهِ لِكَمِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (مطهری، 1382: 67) و «إِلَىٰ» به این مطلب هیچ دانشی ندارند [و] جز طریق گمان نمی‌سپرد. پس پیروی از ظن و گمان مانعی است برای کسب علم واقعی و در پی حقیقت رفتن.

شهید مطهری در این زمینه به جمله‌ای از دکارت اشاره می‌کند که نمایانگر گوشه‌ای از اعجاز و عظمت قرآن نیز هست؛ وی می‌گوید: «دکارت هزار سال پس از قرآن اولین اصل منطقی خویش را این قرار داد و گفت: هیچ‌چیزی را

حقیقت ندانم مگر این که بر من بدیهی باشد و از شتاب زدگی و سبق ذهن و تمایل بپرهیزم و نپذیرم مگر آن را که چنان روشن و متمایز باشد که هیچ گونه شک و شبهه در آن نماند.

مورد اعتماد نبودن و نداشتن ژرف اندیشی

با نگاهی به سخنان امام علی در نهج البلاغه می توان به تعدادی دیگر از موانع در راه تحصیل علم پی برد. ایشان در کلام زیبایی به کمیل ضمن این که به سینه خویش اشاره نموده و آن را انباشته از علوم می داند، افراد دیگر را به دلایلی لایق یادگیری آن علوم نمی داند؛ می فرماید: «إِنهَا هُنَا لِعِلْمًا جَمًّا (وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ) لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً لَي أَصَبْتُ لَقِنًا غَيْرَ مَأْمُونٍ عَلَيْهِ، مُسْتَعْمِلًا آلَةَ الدِّينِ لِلدُّنْيَا، وَمُسْتَظْهِرًا بِنِعْمِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَبِحُجَجِهِ عَلَى أَوْلِيَائِهِ، أَوْ مُنْقَادًا لِحَمَلَةِ الْحَقِّ لَا بَصِيرَةَ لَهُ فِي أَحْنَائِهِ يَنْقَدِحُ الشَّكُّ فِي قَلْبِهِ لِلْأَوَّلِ عَارِضٍ مِنْ شُبْهَةٍ. أَلَا لَا ذَا وَلَا ذَاكَ! أَوْ مِنْهُمُ شَهْوَةُ الطَّعَامِ بِاللَّذَّةِ، سَلَسَ الْقِيَادِ لِلشَّهْوَةِ، أَوْ مُغْرَمًا بِالْجَمْعِ وَالْإِدْخَارِ لَيْسَا مِنْ رِعَاةِ الدِّينِ فِي شَيْءٍ، أَقْرَبُ شَيْءٍ شَبَهًا بِهِمَا الْأَنْعَامُ السَّائِمَةُ» (نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷) بدان که در اینجا (اشاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته است، ای کاش کسانی را می یافتم که می توانستند آن را بیاموزند؟ آری تیزهوشانی می یابم اما مورد اعتماد نمی باشند، دین را وسیله دنیا قرار داده و با نعمت های خدا بر بندگان و با برهان های الهی بر دوستان خدا فخر می فروشند. یا گروهی که تسلیم حاملان حق می باشند اما ژرف اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند که با اولین شبهه ای، شک و تردید در دلشان ریشه میزند؛ پس نه آن ها و نه این ها، سزاوار آموختن دانش های فراوان من نمی باشند. با فرد دیگری که سخت در پی لذت بوده و اختیار خود را به شهوت داده است، با آن که در ثروت اندوزی حرص می ورزد، هیچ کدام از آنان نمی توانند از دین پاسداری کنند و بیشتر به چهار پایان چرنده شباهت دارند و چنین است که دانش با مرگ دارندگان دانش می میرد. با توجه به سخن مذکور می توان دریافت که در اینجا منظور امام از علم، معارف دین یا علوم دینی است؛ که برای یادگیری آن شخص باید دارای ویژگی هایی باشد. از جمله این که، تیزهوش و مورد اعتماد باشد تا دین را وسیله دنیا قرار ندهد و همچنین ژرف اندیش باشد تا بتواند حقیقت را دریابد؛ دیگر این که، دنبال شهوات و لذات دنیوی نرود.

زدودن حجاب های حکمت

آنچه گفته شد نمونه هایی از آفات و موانع علم حکمت است که تنها با مدنظر قرار دادن و رفع موانع است که طالب علم می تواند جان خویش را از چشمه معرفت سیراب نموده و عملش را در مسیر کمال خویش و تکامل بشریت به کار بندد. در غیر این صورت علم تنها وبال و موجب ظلمت باطنی او خواهد بود. مهم ترین راه های زدودن حجاب های حکمت را می توان به طور خلاصه چنین بیان کرد.

نام و یاد خدا در اندیشه و اعمال و احساس وجود در محضر خداوند می تواند بسیار راهگشا و مفید باشد. مراقبه و محاسبه: این دو کار نیز باعث نگهبانی دائمی در خانه دل و جلوگیری از ورود اغیار نخواهند بود.

قرآن

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ [1]؛ ای مردم! برای شما از جانب پروردگارتان، اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه هاست و رهنمود و رحمتی برای مؤمنان آمده است» (یونس: 57، اسراء: 82، فصلت: 44).

رسول الله صلی الله علیه و آله: خَيْرُ الدَّوَاءِ الْقُرْآنُ: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: قرآن بهترین دواست (ابن ماجه، ۱۳۹۵ ق: 1169، الفردوس، ۱۴۰۶ ق: 2890).

عنه صلى الله عليه و آله: إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ حَبْلُ اللَّهِ، وَالنُّورُ الْمُبِينُ، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: این قرآن ریسمان خدا و نور روشنگر و درمانی سودبخش است (الحاکم النیسابوری، ۱۴۱۱ ق: 2040؛ طبرسی، 1372: 85؛ الشعیری السبزواری، ۱۴۱۴ ق: 200).

عنه صلى الله عليه و آله: الْقُرْآنُ هُوَ الدَّوَاءُ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه و آله: قرآن است که دواست (القاضی، 455: 1320؛ الهمدانی، ۱۴۰۶ ق: 4676؛ العاملی، 1406: 16).

الإمام علی علیه السلام: کَلَامُ اللَّهِ دَوَاءُ الْقَلْبِ؛ امام علی علیه السلام: سخن خدا دواى دل است (العاملی، 1406: 60).
عنه علیه السلام فی صِفَةِ الْقُرْآنِ: جَعَلَهُ اللَّهُ ... دَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ؛ امام علی علیه السلام در توصیف قرآن: خداوند آن را ... دوايي قرار داد که پس از آن، دردی نیست و نوری که با آن ظلمتی نیست (نهج البلاغه: خطبه 198).

عنه علیه السلام أَيْضًا: إِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ، وَالنَّفَاقُ، وَالْغَى، وَالضَّلَالُ؛ امام علی علیه السلام: در قرآن درمان بزرگ‌ترین درد هست: درد کفر و نفاق و گمراهی و سرگستگی (نهج البلاغه: خطبه 176).

عنه علیه السلام أَيْضًا: فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ، وَبِنَابِيعِ الْعِلْمِ، وَمَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ؛ امام علی علیه السلام: در قرآن، بهار دل و چشمه‌های دانش هست و برای دل، صیقلی جز آن نیست (نهج البلاغه: خطبه 176).

اندرز

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ ای مردم! برای شما از جانب پروردگارتان، اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست و رهنمود و رحمتی برای مؤمنان آمده است» (یونس: 57، اسراء: 82، فصلت: 44).

الإمام علی علیه السلام: بِالْمَوَاعِظِ تَنْجَلِي الْغَفْلَةَ [6]. 720؛ امام علی علیه السلام: با اندرزهاست که غفلت زدوده می‌شود [6] (تمیمی آمدی، 1366: 4588).

عنه علیه السلام: الْمَوَاعِظُ حَيَاةُ الْقُلُوبِ؛ امام علی علیه السلام: اندرزها مایه زندگانی دل‌هايند (نهج البلاغه: خطبه 105).

عنه علیه السلام: ثَمَرَةُ الْوَعِظِ الْإِنْتِبَاهُ؛ امام علی علیه السلام: ثمره اندرز، بیداری است (آمدی، 1391: ح 4558).
عنه علیه السلام: الْمَوَاعِظُ صِقَالُ النُّفُوسِ وَجِلَاءُ الْقُلُوبِ؛ امام علی علیه السلام: اندرزها، صیقل جان‌ها و جلای دل‌هايند (همان: ح 1354).

عنه علیه السلام: أَيُّهَا النَّاسُ، اسْتَصْبِحُوا مِنْ شُعْلَةٍ مِصْبَاحٍ وَاعِظُوا مَّتَّعِظُ؛ امام علی علیه السلام: ای مردم! از پرتو چراغ اندرزدهنده پند گیرنده، روشنی جویند (نهج البلاغه: خطبه 105).

تقوا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر تقوای خدا پیشه کنید، خداوند برای شما نیروی تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد» (انفال: 29).

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و به پیامبرش ایمان بیاورید تا بهره دوچندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد که در روشنایی آن گام بردارید و شما را بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است» (حدید: 28، بقره: 2).

ابن عَبَّاسٍ: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» قَالَ: مِنْ شُبُهَاتِ الدُّنْيَا، وَمِنْ غَمَرَاتِ الْمَوْتِ، وَشَدَائِدِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ابْنُ عَبَّاسٍ؛ پیامبر خدا خواند: «آن که تقوای الهی پیشه کند، برایش راه بیرون رفتنی قرار می‌دهد» و فرمود: از شبهه‌های دنیا و گرداب‌های مرگ و سختی‌های روز قیامت. (طلاق: 2) (طبرسی، 1372: 460).

الإمام على عليه السلام: عَلِمُوا أَنَّهُ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِنَ الْفِتَنِ، وَنُورًا مِنَ الظُّلُمِ: امام على عليه السلام: بدانید که هرکس تقوای الهی پیشه کند، برایش راه خروجی از فتنه‌ها و نوری از تاریکی‌ها قرار می‌دهد (نهج البلاغه: خطبه 183، حرانی، 1404 ق: 232).

عنه عليه السلام: إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَبَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَشِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَصَلَاحٌ فَسَادِ صُدُورِكُمْ، وَطُهُورٌ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَجَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ؛ امام على عليه السلام: تقوای الهی دواى درد قلب‌هایتان و بینایی کوری دل‌هایتان و درمان بیماری پیکرهایتان و صلاح تباهی سینه‌هایتان و پاک‌کننده آلودگی جان‌هایتان و مایه درخشندگی تیرگی چشم‌هایتان است (نهج البلاغه: خطبه 198).

عنه عليه السلام: هُدًى مَنْ أَشْعَرَ التَّقْوَى قَلْبَهُ؛ امام على عليه السلام: آن که تقوا را پوشش دلش قرار داد، راه یافت (تمیمی آمدی، 1366: 10011).

عنه عليه السلام: مَنْ غَرَسَ أَشْجَارَ التَّقَى جَنَى ثَمَارِ الْهُدَى؛ امام على عليه السلام: آن که نهال‌های تقوا کاشت، میوه‌های هدایت چید (کراجکی طرابلسی، 1410 ق: 279).

عنه عليه السلام: أَيْنَ الْعُقُولُ الْمُسْتَصْبِحَةُ بِمَصَابِيحِ الْهُدَى! وَالْأَبْصَارُ اللَّامِحَةُ إِلَى مَنَارِ التَّقْوَى!؛ امام على عليه السلام: کجایند خردهای روشنی‌جو از چراغ‌های هدایت و دیدگان نگرنده به نشانه‌های تقوا؟ (نهج البلاغه: خطبه 144). امام على عليه السلام در نامه‌اش به پسرش امام حسن عليه السلام: دلت را با اندرز زنده ساز.

ذکر

«وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيزَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ؛ هرکس از ذکر خدای رحمان چشم بندد، شیطانی بر او می‌گماریم تا هم‌نشین وی باشد» (زخرف: 36).

رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ شِفَاءٌ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: ذکر خدا شفاست (البيهقي، ۱۴۱۰ ق: 717، السيوطی، 1401: 4330).

عنه صلى الله عليه وآله: ذِكْرُ اللَّهِ شِفَاءُ الْقُلُوبِ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: ذکر خدا شفای دل‌هاست (الهندي، 1397: 1751).

عنه صلى الله عليه وآله: سَقَالَةُ الْقُلُوبِ ذِكْرُ اللَّهِ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: جلای دل‌ها ذکر خداست (ابن منظور، 1414 ق: 338) (البيهقي، ۱۴۱۰ ق: 522، السيوطی، 1414 ق: 362؛ محدث نوری، ۱۴۰۸ ق: 5869).

عنه صلى الله عليه وآله: بِذِكْرِ اللَّهِ تَحْيَى الْقُلُوبُ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: با ذکر خدا دل‌ها زنده می‌شود (ورام، 1376: 120).

عنه صلى الله عليه وآله: جَلَاءُ هَذِهِ الْقُلُوبِ ذِكْرُ اللَّهِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ؛ پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: جلای این دل‌ها ذکر خدا و تلاوت قرآن است (ورام، 1376: 122).

الإمام على عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ: تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرَةِ، وَتُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَتَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمَعَانِدَةِ، وَمَا بَرَحَ اللَّهُ عَزَّتْ أَلَاؤُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَفِي أَرْزَامِ الْفَتَرَاتِ عِبَادًا نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ، وَكَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ، فَاسْتَصَبَحُوا بِنُورِ يَقْظَةٍ فِي الْأَبْصَارِ وَالْأَسْمَاعِ وَالْأَفْئِدَةِ؛ امام على عليه السلام: خدای متعال سبحان ذکر را جلای دل‌ها قرار داده است: با آن پس از سنگینی، گوش می‌شنود و پس از کوری، می‌بیند و پس از ستیزه‌گری،

رام می‌شود و خداوند نعمت‌هایش گرمی باد همواره و در هر روزگاری پس از روزگار دیگر و در زمان‌های نیامدن پیامبران، بندگان دارد که در اندیشه‌شان با آن‌ها راز می‌گویند و در خرده‌هایشان با آنان گفتگو می‌کند؛ پس نور بیداری را در دیدگان و گوش‌ها و دل‌های خود برافروختند (نهج‌البلاغه: خطبه 222، تمیمی آمدی، 1366: 3573).

پناه جستن

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ؛ بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم. فرمانروای مردم. معبود مردم. از شرّ دمدمه پنهانکار. آن‌کس که در سینه‌های مردم دمدمه می‌کند؛ چه از جنیان و چه مردمان» (ناس: 1-6).

«وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبَّ أَنْ يَحْضُرُونِ؛ بگو پروردگارا به تو پناه می‌برم از وسوسه‌های شیطان‌ها و پروردگارا از این‌که آن‌ها نزد من حاضر شوند، به تو پناه می‌برم» (مؤمنون: 97 و 98).

«وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛ اگر وسوسه‌ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه بر؛ زیرا که او شنوای داناست» (اعراف: 200).

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ چون قرآن خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر» (نحل: 98).

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيدُهَا بَكَ وَدُرَيْتُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ پس چون (زن) عمران) فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! من دختر زاده‌ام و خدا به آنچه او زاید دانتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می‌دهم» (آل عمران: 36).

رسول الله صلی الله علیه و آله: مَنْ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ فِي الْيَوْمِ عَشَرَ مَرَّاتٍ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكًا يَرُدُّ عَنْهُ الشَّيَاطِينَ: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: هرکس روزانه ده بار از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببرد، خداوند فرشته‌ای را بر او می‌گمارد تا شیطان‌ها را از او براند (أبی یعلی، 1408 ق: 4100).

عنه صلی الله علیه و آله: إِنَّ إِبْلِيسَ لَهُ خُرُطُومٌ كَخُرُطُومِ الْكَلْبِ وَاضِعُهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ يَذْكُرُهُ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ، وَيَأْتِيهِ بِالْأَمَانِي، وَيَأْتِيهِ بِالْوَسْوَسَةِ عَلَى قَلْبِهِ لِيَشْكَكُهُ فِي رَبِّهِ، فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» خَسَّ الْخُرُطُومُ عَنِ الْقَلْبِ؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: ابلیس پوزه‌ای چون پوزه سگ دارد که روی دل انسان می‌گذارد و شهوت‌ها و لذت‌ها را به یادش می‌آورد و آرزوهای در دلش می‌اندازد و در دلش وسوسه می‌کند تا او را در پروردگارش به شک اندازد. پس هرگاه بنده بگوید: «از شیطان رانده شده به خدای شنوای دانا پناه می‌برم و از این‌که نزد من حضور یابند، به خدا پناه می‌برم، خداوند شنوا و داناست»، پوزه از دلش بردارد (الهندی، 1397: 1266).

الإمام زين العابدين عليه السلام: إِنَّ الْأُمُورَ الْوَارِدَةَ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِنْ مُظْلِمَاتِ الْفِتَنِ وَخَوَادِثِ الْبِدَعِ وَسُنَنِ الْجَوْرِ وَبَوَائِقِ الزَّمَانِ وَهَيْبَةِ السُّلْطَانِ وَوَسْوَسَةِ الشَّيْطَانِ لَتُثَبِّطُ الْقُلُوبَ عَنْ تَنْبَهِهَا وَتُذْهِلُهَا عَنْ مَوْجِدِ الْهُدَى وَمَعْرِفَةِ أَهْلِ الْحَقِّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ عَصَمَ اللَّهُ، فَلَيْسَ يَعْرِفُ تَصَرُّفَ أَيَّامِهَا وَتَقَلُّبَ حَالَاتِهَا وَعَاقِبَةَ ضَرَرِ فِتْنَتِهَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ وَنَهَجَ سَبِيلَ الرُّشْدِ وَسَلَكَ طَرِيقَ الْقَصْدِ، ثُمَّ اسْتَعَانَ عَلَى ذَلِكَ بِالزُّهْدِ فَكَرَّرَ الْفِكْرَ وَاتَّعَظَ بِالصَّبْرِ؛ امام سجاد علیه السلام: امور وارده بر شما در هر شبانه‌روز، از فتنه‌های تاریخ و پیشامدهای بدعت‌آمیز و سنت‌های ستمکارانه و بلاهای روزگار تا مهابت پادشاه و وسوسه شیطان، مایه تأخیر بیداری دل‌ها و فراموشی هدایت موجود و شناخت حق مداران می‌شود؛ جز گروهی اندک که خدا نگاهشان می‌دارد، پس کسی تحولات روزگار و دگرگونی حالات و فرجام زیان فتنه‌ها را

نمی‌شناسد، مگر آن که خداوند او را حفظ کند و راه راست بپیماید و میانه‌روی کند و سپس بر همه این‌ها از زهد یاری گیرد و پیوسته بیندیشد و از شکیبایی پند پذیرد (کلینی، 1362، ج 2: 120).

عنه عليه السلام من دُعَايِهِ عَلَى الشَّيْطَانِ: اللَّهُمَّ وَمَا سَوَّلَ لَنَا مِنْ بَاطِلٍ فَعَرَّفْنَاهُ، وَإِذَا عَرَفْتَنَاهُ فَقِنَاهُ، وَبَصَّرْنَا مَا تُكَادِيهِ بِهِ، وَاللَّهِ مَا نُعِدُّهُ لَهُ، وَأَيُّقِظُنَا عَنْ سِنَةِ الْعَفْلَةِ بِالرُّكُونِ إِلَيْهِ، وَأَحْسِنِ بِتَوْفِيقِكَ عَوْنَنَا عَلَيْهِ؛ امام سجاده عليه السلام در نفرین بر شیطان: خدایا! آنچه را از باطل برای ما آراسته، به ما بشناسان و هنگامی که شناساندی ما را از آن حفظ کن و به نیرنگ در برابر نیرنگش، بینا گردان و آنچه برای آمادگی در برابر وی لازم است به ما الهام کن و ما را از خواب غفلت بر اثر میل به او، بیدار فرما و با توفیقت به بهترین وجه ما را بر او یاری برسان. (صحیفه سجّادیه: دعاء 17).

بلا

«وَلَنُذَيِّقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ بی‌گمان غیر از عذاب بزرگ‌تر، از عذاب دنیوی نیز بدیشان خواهیم چشانید؛ باشد که بازگردند» (سجده: 21).

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ؛ هر نعمتی که شما دارید از آن خداست و چون زیان و سختی به شما روی آورد، به سوی او پناه می‌آورید» (نحل: 53).

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ؛ چون سوار بر کشتی می‌شوند، در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اند، خدا را فرامی‌خوانند. پس چون آن‌ها را رهاوند و به خشکی رساند، در آن هنگام شرک می‌ورزند» (عنکبوت: 65؛ انعام: 40 و 41؛ اسراء: 67؛ زمر: 8 و 49؛ روم: 33؛ یونس: 12، 22، 90).

الإمام العسكري عليه السلام: اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ عِنْدَ الْحَوَائِجِ وَالشَّدَائِدِ كُلُّ مَخْلُوقٍ عِنْدَ انْقِطَاعِ الرَّجَاءِ مِنْ كُلِّ مَنْ هُوَ دُونَهُ، وَتَقَطُّعِ الْأَسْبَابِ مِنْ جَمِيعِ مَا سِوَاهُ؛ امام عسکری علیه السلام: خداوند است که در نیازها و سختی‌ها، هر آفریده‌ای به سویی روی می‌آورد؛ آنگاه که از هر کس جز او قطع امید و اسباب و وسایل از غیر او گسسته می‌شود (شیخ صدوق، 1416: 231).

داروهای معرفت را چگونه باید به کار برد و در چه شرایطی این داروها در زدودن موانع مؤثر هستند؟ پاسخ تفصیلی این سؤال در این فرصت ممکن نیست؛ اما به طور اجمال می‌توان گفت که به کار بردن هر یک از این داروها شرایطی دارد که تنها با ایجاد آن می‌توان تأثیر انتظار آن‌ها را داشت؛ مثلاً تلاوت قرآن زنگار حجاب‌های معرفت را از آینه جان پاک می‌کند و دل را جلا می‌دهد و آماده بهره‌گیری از افاضات غیبی و الهامات الهی می‌نماید، لیکن تأثیر این دارو دو شرط اساسی دارد: یکی تدبیر که به فرموده امام علی علیه السلام: «قِرَائَتِي كِتَابِي» که تدبیر ندارد خیری هم ندارد. دیگری اجتناب از موانع معرفت. اگرچه به طور موقت باشد. اگر کسی قرآن را با تدبیر بخواند، ولی از ظلم، تعصب، استبداد، کبر، عجب و شرب خمر اجتناب نکند، قطعاً تلاوتش شفاعت‌بخش نیست: «خداوند ظالمان و فاسقان را هدایت نمی‌کند» (ری‌شهری، 1377: 6637).

قرآن هدایت است ولی برای کسانی که موانع هدایت را که همان موانع شناخت که تقوای عقلی است، از سر راه خود بردارند: چنان‌که قرآن تصریح می‌کند «این کتابی است که شک در آن روا نیست راهنمای پرهیزگاران است [2]» (بقره: 2).

و اگر تلاوت کننده شرایط تلاوت را فراهم نسازد، نه تنها قرآن شفاعت‌بخش نیست و حجاب‌های دل را زایل نمی‌سازد، بلکه حجابی بر حجاب‌های آن می‌افزاید چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا؛ و از قرآن آنچه برای مؤمنان شفاعت‌بخش و رحمت است فرو می‌فرستیم و ستمکاران

را جز زیان نیفزاید» (اسراء: 82). این گونه قاریان نه تنها مشمول رحمت حق نیستند، بلکه مورد لعنت قرآن نیز قرار می گیرند: «بسی تلاوتگر قرآن است که قرآن او را لعنت می کند» (ری شهری، 1377: 4833).

توبه و بازگشت

بهترین راه برای زدودن حجابها توبه است چنانچه خداوند می فرماید: «واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه ان ربی رحیم ودود؛ از خدای متعال درباره گناهان خود طرف مغفرت کنید (و با ایمان آوردن به او و رسول او) به سوی او برگردید زیرا پروردگار من دارای رحمت و مودت است» (و استقبال کنندگان و تائبین را رحم می کند و دوست می دارد). (و استغفروا ربکم) نخست این که از خدا آمرزش بطلبید تا از گناه پاک شوید (ثم توبوا الیه) و پس از پاکی از گناه به سوی او بازگردید. درواقع استغفار، توقف در مسیر گناه و شست و شوی خویشتن است و توبه بازگشت به سوی او است که وجودی است بی انتها. بدانید گناه شما هر قدر عظیم و سنگین باشد راه بازگشت به روی شما باز است چراکه پروردگار من، هم رحیم است و هم دوستدار بندگان (ان ربی رحیم ودود) (مکارم شیرازی، 1374، ج ۹: ۲۱۱؛ العروسی الحویزی، 1373، ج ۵: ۳۷۴).

کلمه "ودود" بر وزن فعلول از اسمای خدای تعالی است از ماده "ود" اشتقاق یافته و کلمه "ود" با کلمه "حب" به یک معنا است؛ آلا این که از موارد استعمال این دو کلمه برمی آید که "ود" نوع خاصی از حب است و ان حبی است که آثار و پیامدهایی آشکار دارد مثل الفت، رفت و آمد و شد و احسان (موسوی همدانی، 1374، ج ۱۰: ۵۶۳). آیه چند پیام به دنبال دارد:

1. باید در کنار هشدار اخطار به مخالفان، راه بازگشت و اصلاح را نیز به آن ها ارائه داد (استغفروا).
 2. طلب آمرزش و دوری از گناه، مقدمه بازگشت به راه حق است. (استغفروا ربکم ثم توبوا الیه).
 3. اگر استغفار و توبه کنیم، از جانب پروردگارمان جواب مثبت می شنویم (استغفروا) ... (ان ربی رحیم ودود).
 4. خداوند را آن گونه معرفی کنیم که عشق بازگشت به سوی او آسان شود (ان ربی رحیم ودود).
 5. رحمت خدا لحظه ای نیست، بلکه استمرار دارد و دارای آثار و برکات زیادی است (ان ربی رحیم) (رحیم صیغه مبالغه است).
 6. خداوند نه تنها توبه پذیر است بلکه تولیدکننده را دوست دارد (ودود) (العروسی الحویزی، 1373، ج ۵: ۱۷۴).
- «یا ایها الذین آمنو توبوا الی الله توبه نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم...؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا بازگردید و توبه کنید، توبه خالصی».

نخستین گام برای زدودن حجابهای حکمت توبه است، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه (نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن) بوده باشد، توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد. این همان توبه نصوح است و حقیقت توبه هم همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در زمان آینده است.

الإمام علی علیه السلام: مَنْ تَابَ اهْتَدَى؛ امام علی علیه السلام: هر کس توبه کرد ره یافت. (کلینی، 1362: 395)
عنه علیه السلام: التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ، وَتَغْسِلُ الذُّنُوبَ؛ امام علی علیه السلام: توبه دل ها را پاک می کند و گناهان را می شوید (تمیمی آمدی، 1366: 1355).

الإمام الصادق علیه السلام: إِنَّ لِلْقُلُوبِ صَدَأً كَصَدَأِ النَّحَاسِ، فَاجْلُوهَا بِالْإِسْتِغْفَارِ؛ امام صادق علیه السلام: دل ها زنگاری چون زنگار مس دارند، پس آن ها را با استغفار جلا دهید (حلی، 1307: 249).

این مطلب را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پایان می‌رسانیم هنگامی که "معاذبن جبل" از توبه نصح سؤال کرد، در پاسخ فرمود: ان يتوب التائب ثم لا يرجع في ذنب كما لا يعود اللبن الى الضرع (طبرسی، 1372، ج ۱۰: ۳۱۸).

آن است که شخص توبه‌کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند آن چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی‌گردد.

نتیجه مطلب

. در قرآن بیست بار واژه حکمت و نیز حدود صد بار کلمه حکم آمده است. از میان تعاریف لغوی که برای حکمت شده دو تعریف بنیادین برای حکمت وجود دارد که آیات قرآن و احادیث بیشتر بدین دو معنی تکیه دارد: یکی منع و بازدارندگی و دیگری استحکام و استواری. ارتباط این دو معنی با هم آن است که علمی که خالی از خلل و یا معلومات عقلی که دور از خطا و کذب، یعنی استوار و محکم باشد، سبب استواری احوال و افکار و افعال می‌گردد و مانع آدمی از نادانی و زشت خوی و نادرستی می‌گردد. مثلاً احمد نراقی حکمت را علم به حقایق اشیا تعریف کرده و آیه شریفه «و من یوت الحکمة...» (بقره : ۲۶۹) را این گونه ترجمه می‌کند : «هر که را اعطا شد او علم و دانشمندی، به تحقیق که خیر بسیار به او اعطا شده است.».

حکمت، حاصل تهذیب دل یا عقل است که در نتیجه ی آن ابعاد نظری و عملی وجود انسانی شکوفا شده، عقل عملی با انجام فضایل به مراتب والاتر صعود می‌کند و موجب ارتقای انس ان در مرتبه حکمت نظری نیز می‌شود. باید بیان داشت که طریق سیر و سلوک در عرفان اصیل اسلامی نمی‌تواند، بدون اخلاق، آن هم اخلاقی که مشتق و منشعب از کلام وحی و گفتار و کردار معصومین (علیهم السلام) باشد، برای هیچ جویای حقیقتی هموار باشد. از سوی دیگر نیز می‌توان گفت که رسیدن به اخلاق الهی جز با عنایت حق تعالی امکانپذیر نمی‌باشد.

بر اساس این تحقیق مشخص شد که ابتدا باید موانع حکمت را شناخت تا بتوان با آن ها مقابله و یا از آن ها پیشگیری کرد این موانع عبارتند از

1. شهوت و هواپرستی
2. کسالت و تنبلی
3. محبت دنیا و دنیا طلبی
4. جدال و مرء
5. بسنده کردن به حکمت نظری
6. گناه
7. بیماری‌های قلب (قساوت قلب، نفاق، حسد و ...)
8. گمراهی
9. ظلم
10. کفر فسق آرزو
11. تعصب
12. طمع
13. خشم و مجادله
14. سرگرمی
15. شرابخواری

16. پرخوری
17. جهل و غفلت
18. تکبر و خودبرتربینی
19. عناد و لجاجت
20. پیروی از ظن و گمان
21. نداشتن ژرفاندیشی

پس از شناخت موانع دستیابی به حکمت راهکارهای مقابله با این موانع از دیدگاه قرآن و احادیث بررسی شد که به نتایج زیر دست یافتیم که راهکارهای مقابله با موانع دستیابی به حکمت عبارتند از :

1. قرآن
2. اندرز
3. تقوا
4. ذکر
5. پناه جستن
6. امتحان های الهی
7. توبه و بازگشت

پس از موفق شدن در مواجهه با موانع حکمت جهت تحکیم حکمت فرد می بایست مرتب مراقبت کند و خود را محاسبه کند و در صورت نیاز با خود مشاطه و معاقبه کند تا خدای نکرده از این راه منحرف نگردد و هر روز چشمه های حکمت بیشتری در قلب او بجوشد. در این حین فرد می بایست خود را ارزیابی کند و ببیند که آیا آثار حکمت بر او متجلی شده است یا خیر.

آنچه تاکنون گفتیم بیانگر این نکته مهم است که حکمت نیز مانند هر خصیصه عالی دیگر ممکن است در مسیر تحقق خود با موانع گوناگونی روبه رو شود. مهم آن است که این موانع و حجاب ها را درست بشناسیم و به رفع آنها اقدام کنیم. البته باید تا آنجا که ممکن است اصلاً اجازه رسوخ به این موانع داده نشود، اما در هر صورت هر زمان که اقدام به رفع موانع شود، همان هم مغتنم است. باز باید توجه داشت که:

خانه دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته درآید

و تا حجاب ها بر دل و جان سایه افکنده اند نمی توان توقع سرزدن خورشید حکمت را داشت.

منابع

ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) ، محمد بن علی (بی تا). الفقیه (کتاب من لا یحضره الفقیه)، تحقیق: علی أكبر الغفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی

ابن فارس، ابی حسن احمد (1404ق). معجم مقاییس اللغة. تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.

- آلوسی ، سید محمود (۱۴۱۵هـ.ق) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم ، بیروت دار الکتب العلمیه ، چاپ اول .
- آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۹۱). غررالحکم و دررالکلم. ترجمه محمدعلی انصاری، به تصحیح و مهدی انصاری قمی، چاپ هفتم، قم: انتشارات امام زمان (عج).
- برنجکار، رضا (1379). مفهوم حکمت در قرآن و حدیث صحیفه مبین.
- پاینده، ابوالقاسم (1382). نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول، تهران: دنیای دانش، چاپ چهارم.
- ترمذی، محمد بن عیسی (1403ق). سنن ترمذی. تحقیق: عبدالرحمن محمدبن عثمان، الطبعة الثانية، بیروت: دار الفکر.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد (1366). تصنیف غررالحکم و دررالکلم. ج 6-5-3-1، قم: دفتر تبلیغات.
- ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸ ق). تفسیر روان جاوید. چاپ دوم، تهران: رها.
- جوادی آملی ، عبدالله (1368). اسرار عبادت. چاپ اول، تهران: انتشارات الزهراء.
- جوادی آملی ، عبدالله (1379). معرفت شناسی در قرآن. چاپ اول ، قم: نشر اسراء
- جوادی آملی ، عبدالله (۱۳۸۶) شرح حکمت متعالیه اسفاراربعه، ج ۶، قم : انتشارات الزهرا.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (1407ق). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه. تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، الطبعة الرابعة، بیروت: دار العلم للملایین.
- حرانی، ابو محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه (۱۳۸۰). تحف العقول. ترجمه: بهراد جعفری، چاپ اول، تهران: اسلامیه.
- حرانی، حسن بن شعبه (۱۴۰۴ق). تحف العقول من آل الرسول. ترجمه صادق حسن زاده، چاپ دوم، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۱ق). وسائل الشیعه. تحقیق: عبدالرحیم ربانی شیرازی، ج 25 و 12، تهران: المکتبه الاسلامیه.
- خرمشاهی، بهاء الدین؛ انصاری، مسعود (۱۳۷۹). پیام پیامبر. چاپ اول، تهران: منفرد.
- خسروپناه، عبدالحسین (1382). چیستی علم حضوری و کارکردهای معرفت شناختی آن. نشریه ذهن، شماره 15 و 16.
- خوانساری، جمال الدین (۱۳۹۲ش). شرح جمال الدین خوانساری بر غررالحکم. چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
- دیلمی، حسن ابن ابی الحسن (1379). ارشاد القلوب، ترجمه ی سید عباس طباطبایی، قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
- رازی ، نجم الدین (1381) مرموزات اسدی در مرموزات داودی، تصحیح : محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران : سخن.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1407) المفردات فی غریب القرآن، تهران
- زبیدی ، مرتضی (۱۴۱۴ هـ.ق) تاج العروس من جواهر القاموس ، تحقیق : علی شیری ، بیروت - لبنان: دارالفکر
- شیخ صدوق، محمد بن علی (1404). عیون أخبار الرضا (ع). تحقیق: الشیخ حسین الأعلمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲). پرتوی از قرآن. چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- طباطبایی، سید محمد حسین (1364). اصول فلسفه و روش رئالیسم. چاپ دوم، تهران: انتشارات صدرا.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۹۳ ه.ق) المیزان فی تفسیر القرآن ، بیروت : مؤسسه‌ الأعلمی
- طباطبایی، سید محمد حسین (1417ق). الرسائل التوحیدیه. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی ، ابوالفضل بن الحسن بن الفضل (1372). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبرسی ، ابوالفضل بن الحسن بن الفضل (۱۳۹۰) مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 14 ، مترجمین: حسین نوری، محمد مفتاح، تهران: انتشارات فراهانی
- طریحی، فخر الدین (1362ش). مجمع البحرین. تهران: مرتضوی.
- فراهیدی خلیل بن احمد(۱۴۱۰ ه.ق)کتاب العین ، قم: انتشارات هجرت ، چاپ دوم.
- قرشی بابایی، علی اکبر (۱۳۵۲)، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قنوی، صدرالدین ابوالمعالی، محمد بن اسحاق (1404). شرح اربعین حدیث ، بی جا
- کلینی ، محمد بن یعقوب (۱۳۶۲). الکافی. ج 2 و 5 و 8 ، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر (1403ق). بحار الأنوارالجامعه لدرر أخبار الأئمه. الطبعة ثانیه ، ج 1 و 2 و 5 و 12 و 55 و 70 و 79 ، بیروت: موسسه الوفاء.
- مجلسی، محمد باقر (1404). بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار. ج 1 و 2 و 59 و 63، چاپ سوم، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- محمدی ری شهری ، محمد(1379) علم و حکمت در قرآن و روایات، با همکاری رضا برنجکار، عبدالهادی مسعودی، ترجمه ی عبدالهادی مسعودی، قم: دار الحديث، چاپ اول
- هاشمی رفسنجانی، اکبر و جمعی از محققان (1386). فرهنگ قرآن. قم: موسسه بوستان کتاب.